

مصاحبه علمی

فقه شیعه، ویژگی‌ها و امتیازها*

چکیده

«فقه» در معنای فهم و درک روشمند احکام از متون دینی، سابقه‌ای به قدمت خود اسلام دارد. فقها همواره با استناد و ارجاع موضوعات به منابع دینی، احکام فقهی مورد ابتلا را استنباط کرده‌اند. از این‌رو، فقه در تطوّر تاریخی‌اش، علمی پویا و بالنده بوده است. به دلیل آنکه علم فقه، علم مربوط به اعمال و رفتار روزمره مسلمانان است، طبیعاً با شرایط و اوضاعی که مسلمانان به طور روزانه با آن‌ها مواجهند، مرتبط بوده و متحوّل شده است. بدین‌روی، انفتاح باب اجتهاد در شیعه، همواره زمینه‌ساز تکامل فقه شیعه بوده است.

از امتیازات ویژه فقه شیعه، برخورداری از گنجینه نخب‌احادیث امامان و اهل‌بیت پیامبر ﷺ می‌باشد که منبعی غنی در استنباط احکام پدید آورده است، در حالی‌که فقه اهل سنت از چنین منبع نابی بی‌بهره است. شیعه از قریب ۶۰۰۰ حدیث تفسیر قرآنی، برخوردار می‌باشد که از طریق اهل بیت پیامبر ﷺ به شخص پیامبر منسوبند، اما اهل سنت تنها از قریب ۲۴۸ حدیث نبوی در این زمینه بهره‌مند می‌باشند.

امتیاز دیگر فقه شیعه، اجتهاد زنده در آن است. به دلیل آنکه مسائل جدید باید با اجتهاد جدید و فتوای جدید همراه باشند، انسداد باب اجتهاد، آنچنان‌که در میان اهل سنت معمول است، معضل مهمی پدید می‌آورد. تشکیل «شورای افتاء» از میان مراجع تقلید، راه‌کار مناسبی برای اتقان استنباط‌ها و جلوگیری از تشتت آراء خواهد بود.

* با حضور حضرت آیه‌الله محمد هادی معرفت، استاد ممتاز علوم اسلامی در حوزه علمیه قم.

خانم‌محمدی: لطفاً بفرمایید فقه شیعه در مقایسه با فقه اهل سنت از چه امتیازاتی برخوردار است؟

آیه‌الله معرفت: اساساً در علوم دینی، علم پایه فقه است. البته فقهی که ما مطرح می‌کنیم، یک معنای گسترده‌ای دارد که به معنای «فهم دین» است. دین دارای اصول و فروع و جوانب متعددی است و در آیه شریفه هم می‌فرماید: جملگی یکپارچه به جنگ نروید، عده‌ای بمانید تا در دین تفقه کنید؛^(۱) یعنی اساساً همان‌گونه که جهاد یک عمل اساسی اسلامی است، برای تثبیت پایه‌های دین، تفقه هم یک جهاد اساسی است؛ زیرا ما وقتی برای تثبیت یک مکتب مبارزه می‌کنیم، اساسی‌ترین وسیله امکان تثبیتش خود فرهنگ آن مکتب است. شما اگر برای مکتبی مبارزه می‌کنید که واهی است - یعنی خود به خود نابود می‌شود - حتی نیاز به تبلیغات علیه هم ندارد، خودش از درون پوسیده است. ولی اسلام چون دارای فرهنگی غنی است، از این نظر هیچ باک ندارد؛ یعنی دین اسلام از درون هیچ وقت نمی‌پوسد؛ ممکن است از خارج هجماتی بشوند، اما از درون قدرتمند است. به همین دلیل است که تا امروز توانسته پابرجا بماند و روز به روز تشعشعش بیشتر شود و گسترش فوق‌العاده پیدا کند، بخصوص امروزه که بشریت در مسئله «تمدن» سرعت گرفته است.

در سایر علوم و معارف هم دین اسلام بهترین فرصت را برای خودش یافته است. چرا؟ چون دین اسلام دارای حقایقی است که نه فقط با فطرت و عقل، بلکه با علم سازگارند؛ یعنی هر قدر علم پیشرفت کند، اسلام مجال بیشتری پیدا می‌کند؛ یک دین - نعوذبالله - خرافی نیست تا از پیشرفت علم واهمه داشته باشد. از این رو، ما می‌بینیم امروزه در مراکز علم و صنعت، جهان اسلام با سرعت سرسام‌آوری دارد پیشرفت می‌کند. پس این به خاطر آن است که فرهنگی غنی دارد. پس همچنان‌که عده‌ای ایثار می‌کنند و جانشان را نثار اسلام می‌کنند تا اسلام تثبیت گردد، می‌فرماید: عده‌ای هم بیایند در این راه ایثار کنند و به جای رفتن دنبال مال و منال، در پی شناخت اسلام باشند. فرق بین «فقه» و «فهم» هم در همین است. یک وقت می‌گوییم: «فهم دین» و یک وقت

می‌گوییم: «فقه دین»؛ ﴿لَيَتَفَقَّهُوْا فِي الدِّينِ﴾ «فقه» یعنی: فهم دقیق، یعنی: بیایید اسلام را با یک فهم دقیق و عمیق بشناسید. ما اگر در حوزه اسلامی عده قابل ملاحظه‌ای داشته باشیم که اصولاً و فروعاً اسلام‌شناس باشند و دنبال تفقهی باشند که قرآن مطرح کرده است، هیچ وقت از فرهنگ‌های خارجی و تهاجم فرهنگی باکی نداریم. چرا؟ چون تهاجم فرهنگی معنایش این است که یک فرهنگ غنی‌تر بر ما حمله کند. ولی غرب فرهنگ غنی ندارد. غرب کدام فرهنگ را دارد؟ ابتذال و ضلالت و فساد که فرهنگ نیست، این ضد فرهنگ است؛ این ارزش نیست، ضد ارزش است. «فرهنگ» یعنی: ارزش، ارزش‌های یک ملت. دنیای غرب چه ارزشی دارد که به ما عرضه کند؟ درباره همین مسئله «جهانی‌شدن» و «جهانی‌سازی» که این‌ها مطرح کرده‌اند، من مقاله‌ای در مجله قبسات (شماره ۳۳) نوشتم، گفتم: این تنها اسلام است که می‌تواند جهانی‌سازی را بر عهده بگیرد؛ چون عمده اهرمی که یک قومی می‌تواند برای جهانی‌سازی به دست بگیرد اهرم فرهنگ غنی و قوی است. غرب می‌خواهد جهانی‌سازی را بر عهده بگیرد، خیلی خوب؛ اما با زور، ررنیزه می‌خواهد این کار را بکند. این امکان ندارد. اگر مسلمان‌ها بیدار شوند - الحمدلله که بیدار هم شده‌اند - و با فرهنگ قوی و غنی خودشان سراغ جهانیان بروند، جهانیان خودشان به خوبی استقبال می‌کنند - که الان هم دارند این کار را می‌کنند.

چندی پیش شش نفر کشیش از آلمان به اینجا آمده بودند، در همین «دفتر تبلیغات اسلامی» یک، دو ساعتی با این‌ها صحبت کردم. این‌ها وحشتشان گرفته بود؛ معلوم بود که وحشت زده‌اند. این‌ها الآن نمی‌دانند چه کنند! چطور مقابل اسلام بایستند! ما چه داریم جز فرهنگ غنی؟ امروزه دیگر سلاح و نیزه کاربردی ندارند، توپ و تفنگ کاربردی ندارند. دوره این‌ها گذشت. الآن زمان منطبق است، چه بخواهیم چه نخواهیم. و اسلام چون منطبق دارد، غالب است. آن‌ها چون منطبق ندارند، چیزی ندارند که عرضه کنند. من به یکی از آن‌ها که می‌گفت من دین مسیحیت را از روی تدبّر و تعمق برگزیدم - بقیه شاید مسیحی بودنشان تابع محیط باشد - گفتم: تو می‌گویی که من تعمق و تعقل و

تدبّر نموده‌ام و این دین را اختیار کرده‌ام. بسیار خوب، اولین چیزی که در مکتب شماست مسئله «تثلیث» است. شما «تثلیث» را معنا کنید. گفت: ۹۹ هزار معنا برایش کرده‌اند. گفتم: تو مکتبی را پذیرفته‌ای که اولین حرفش ۹۹ هزار معنا دارد؛ یعنی معنا ندارد. گفت: شما آن را چه معنا می‌کنید؟ گفتم: بین اسلام از اول چه می‌گوید، می‌گوید: «خدا، قرآن، محمد عبده و رسوله.» ببینید این پنج چیز را که می‌گوید همه میئن هستند، هیچ ابهامی ندارند. کجای این حرف ابهام دارد. اما تو می‌گویی: «خدا، مسیح، روح القدس» این سه در عین اینکه سه تا هستند، یکی هستند و در عین اینکه یکی هستند، سه تا هستند. گفتن این حرف آسان است، اما آن را تشریح کن. تو چیزی را تصدیق کرده‌ای که تصورش هنوز روشن نیست. پس چطور می‌خواهی آن را به دنیا تبلیغ کنی؟ به دنیا چه می‌گویی؟ یکی از کاتولیک‌ها در همین تهران می‌گفت: عیسی مسیح خدای ماست. گفتم: خجالت نمی‌کشی در تهران این حرف را می‌زنی؟ گفتم: اصلاً دنیا از تو می‌پذیرد که مسیح خداست. گفت: بله، خداست. گفتم: یعنی چه خداست؟ آیا مسیح عبادت می‌کرد؟ گفت: بله. گفتم: چه کسی را عبادت می‌کرد؟ حرفی ندارند بگویند.

پس «فقه»، که پایه و اساس است، معنای گسترده‌اش را می‌گوییم، به این دلیل است که اگر کسی در اصول ضعیف باشد، در استنباط در فروع ضعیف خواهد بود. علم کلام در فقاہت نقش اساسی دارد، اما خیلی‌ها از این غافلند. به همین دلیل، بسیاری از گروه‌هایی که در نوشته‌های بعضی فقهای بزرگ می‌بینیم، منشأشان همین است که این مسئله بزرگ را نتوانسته‌اند در علم کلام حل کنند؛ آنجا گیر دارند، در مسائل فقهی هم گیر می‌کنند. بنابراین، فقاہت یک مسئله اساسی است.

خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هر روز عده‌ای از اصحاب زبده را جمع می‌نمودند و ده آیه تلاوت می‌کردند. ابتدا نحوه تلاوت آن‌ها را یاد می‌دادند. بعد آن‌ها را تفسیر می‌کردند، در مرحله سوم - که مهم است - نحوه استنباط احکام را از تک تک واژه‌ها و کلمات و جملات آیه‌ها به آن‌ها می‌آموختند، که - مثلاً - از اینجا چه حکمی استفاده می‌شود؛ یعنی در آن واحد، قاری و مفسر و فقیه تربیت می‌کردند؛ فقهی که از آیات قرآن استنباط

کند، احکام را برای چند فرع از فروع فقاقت از آیات برداشت نماید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعدادی از اصحاب را این جور تربیت کردند، هم معلم قرآن بودند، هم مفسر بودند و هم مفتی.

پس مسئله فقاقت و استنباط احکام از متن قرآن یک کار حرفه‌ای است که از روز اول پایه‌اش را خود پیغمبر گذاشتند، منتها پیغمبر، که این بنا را در بین امت می‌گذاشتند، عده‌ای سطحی با کارش برخورد کردند؛ عده‌ای که عمق‌نگر و ژرف‌اندیش نبودند. ژرف‌اندیش‌ها و عمق‌نگرها هسته تشیع را زمان پیغمبر کاشتند. تشیع از زمان پیغمبر شروع شد و اساساً تشیع در فقاقت درست شد. برداشت عده‌ای از فضلاء اصحاب تیزبین عمیق‌نظر با کار عده‌ای که سطحی‌نگر بودند خیلی فرق می‌کرد. بعد که زمان جلو آمد، دورشته فقها در جامعه اسلامی پیدا شدند: عمق‌نگر و سطحی‌نگر، و اثرات این دو در طول زمان خیلی خوب روشن شدند.

من شواهد زیادی برای این حرف‌ها دارم. قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)؛ یعنی ما قرآن را فرستادیم، اما تو هم باید در کنار قرآن باشی. ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ یعنی: قرآن تنها نه باید پیغمبر در کنارش باشد تا آن را تبیین کند و شرح دهد، بلکه مردم هم باید بیندیشند و فکرشان را به کار بیندازند؛ یعنی در جامعه اسلامی باید گروهی باشند که روی قرآن و فرموده‌های پیغمبر بیندیشند. اینان چه کسانی هستند؟ این‌ها فقها هستند. پس روشن است مسئله فقاقت از همان اول مطرح شد. پس می‌خواهیم نقطه افتراق بین خودمان و دیگران را مشخص کنیم. خود پیغمبر هم می‌داند که همیشه در بین مردم نیست. به همین دلیل، حدیث «ثقلین» را مطرح کرد تا به مردم بفهماند من که باید در کنار قرآن باشم، پس از من عترت در کنار قرآن است؛ یعنی: ای مردم، مبادا کسی شعار «حسبنا کتاب الله»^(۲) را مطرح کند! کتاب به تنهایی همان‌گونه که زمان من هم نمی‌تواند هدایتگر باشد، جز اینکه من در کنارش باشم، پس از من هم به تنهایی نمی‌تواند هدایتگر باشد؛ باید عترت من در کنار قرآن باشد.

خانم‌محمدی: مستدعی است در صورت امکان، قدری خُردتر مقایسه فرمایید.

آیه‌الله معرفت: چند سال پیش در «هفته وحدت» ۱۵۰ تن از علمای اهل سنت به قم آمدند، از من دعوت کردند در «مدرسه امام خمینی» برایشان سخنرانی کنم. من بودم و ۱۵۰ تن از علمای اهل سنت. گفتم: ببینید! اینجا هیچ کس نیست، خودمانی صحبت می‌کنیم. شما علمای اهل سنت هستید، من هم یکی مثل شما هستم به عنوان عالم شیعی. بیایم حرف‌هایمان را خودمانی با هم بزنیم. خوش حال شدند. گفتم: شما از حدیث «ثقلین» چه می‌فهمید؟ گفتند: این مقام رفیع اهل بیت علیهم‌السلام را نشان می‌دهد؛ عترتِ عدل قرآنند و فضیلت دارند. گفتم: خیلی خوب، شما از این حدیث فضیلت و منقبت بزرگی برای اهل بیت علیهم‌السلام استفاده می‌کنید. این فهم شما از این حدیث است. ولی ما شیعیان برداشتمان از این حدیث چیز دیگری است، غیر از اینکه شما می‌گویید. گفتند: چیست؟ گفتم: این حدیث می‌خواهد بگوید که قرآن تنها کارساز نیست؛ همان‌گونه که من (رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) باید در کنار قرآن باشم، اهل بیت علیهم‌السلام هم باید کنار قرآن باشند. آنچه از معنای این حدیث فهمیده‌ام این است. مسئله فضیلت اهل بیت علیهم‌السلام جای خودش، اما پیغمبر که بیکار نیست دایم بگوید: فضیلت، فضیلت، حتماً هدفی دارد که این حرف را می‌زند. گفتم: شما این معنا را نفهمیده‌اید، ما فهمیده‌ایم نقطه افتراق ما و شما از همین جا شروع شده است. مگر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مأمور نبود که مبهمات قرآن را تفسیر و تبیین کند؟ گفتند: بله. سؤال کردم: آیا پیغمبر این کار را انجام داد یا نه؟ گفتند: اگر نکرده باشد که به وظیفه‌اش عمل نکرده است. حتماً این کار را کرده است؛ گفتم: پس بیانات پیغمبر راجع به قرآن کجایند؟ همین جلال‌الدین سیوطی شما، که مرد متتبعی است، در آخر جلد چهارم *الاتقان* می‌گوید: با تمام حول و قوه‌ای که من در جامعیت احادیث دارم، هر چه فحص کردم روایاتی را در تفسیر قرآن که از شخص پیغمبر باشند به دست نیاوردم، جز ۲۴۸ حدیث، که آن هم سه ربعش باطل است؛ می‌ماند ۶۴ حدیث. گفتم: این شما، ولی ما شیعیان چون از حدیث «ثقلین» فهمیده‌ایم که باب علم نبی عترت هستند؛ یعنی اگر می‌خواهی به علوم پیغمبر پی ببری، باید سراغ حضرت علی و

عترت علیهم السلام بروی، سراغشان رفتیم و اکنون قریب ۶/۰۰۰ روایت از طریق اهل بیت علیهم السلام از شخص پیغمبر در تفسیر قرآن در اختیار داریم. خسرتم و ربحتنا. گفتیم: داریم خودمانی حرف می‌زنیم، کسی هم نیست. شما از حدیث «ثقلین» فقط منقبت اهل بیت علیهم السلام را فهمیدید - یعنی اهل بیت علیهم السلام عدل قرآن هستند - ولی ما یک چیز بالاتر فهمیدیم و به همین دلیل، سراغ عترت علیهم السلام رفتیم و از عترت جويا شدیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه فرمایش‌هایی درباره قرآن داشته‌اند؛ برای ما بیان کرده‌اند؛ یعنی: نه فقط روایاتی که - مثلاً - امام صادق علیه السلام خودش قرآن را تفسیر می‌کند، بلکه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حدثنی ابی عن جدی عن رسول الله انه قال فی تفسیر هذه آلیة کذا...» این طور که امام صادق علیه السلام به عنوان یک راوی، حدیث را به سند متصل از پیغمبر نقل می‌کند ما ۶/۰۰۰ حدیث داریم. پس ما کجا، شما کجا! حالا کی برد و کی باخت؟ همه‌شان گفتند: ما باختیم. گفتیم: تقصیر خودتان است. از روز اول گوش ندادید که پیغمبر چه می‌گوید؛ ظاهرگرا بودید، ولی ما واقع‌گرا بودیم.

خانم محمدی: آیا اهل سنت، امام صادق علیه السلام را به عنوان راوی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله قبول ندارند؟ آیه‌الله معرفت: چرا، قبول دارند، ولی احادیث ایشان در اختیارشان نیست، در کتاب‌هایشان نیست. لذا، تفسیر المنار گاهی می‌گوید: «کما فی حدیث جدی جعفر بن محمد الصادق...»؛ یعنی آقای رشید رضا در تعبیر «جدی»، افتخار می‌کند که یکی دو حدیث از ائمه اطهار علیهم السلام ما نقل کند. اما در مجموع، این احادیث را ندارند؛ چون سراغ ائمه اطهار علیهم السلام نرفته‌اند. ولی ما شیعیان چون در اطراف ائمه اهل بیت علیهم السلام بودیم و دایم از آنها می‌پرسیدیم، آنها هم جواب می‌دادند و ما هم می‌نوشتیم، اکنون یک ذخیره بزرگی از فرمایش‌های شخص پیامبر، علاوه بر آراء و نظرات خود ائمه اطهار علیهم السلام در اختیار داریم. حتی ابو عبیده سلمانی و مرة بن قیس و علقمة بن قیس، که از بزرگان تابعین هستند، از حضرت امیر علیه السلام پرسیدند: در مشکلات قرآن چه کنیم؟ حضرت فرمودند: «الیکم بالعترة.» فقط عترت هستند که می‌توانند مشکلات قرآن را برای شما حل کنند.

عده‌ای به این حرف‌ها گوش دادند، ربحوا؛ عده‌ای این‌ها را سرسری گرفتند، خسروا. پس «فقاہت» یعنی دقت در فهم قرآن و دقت در کلام رسول که بفهمیم هدف گوینده کلام چیست، غرضش چیست، رسالتش از این کلام چیست، قیام به این کلام چیست. شیعه از اول، دنبال این جور مطالب بوده است و از این‌رو، به حقایق گسترده‌ای دست یافته است که دیگران از آن محروم شده‌اند. شما ببینید کتب تفسیر حدیثی اهل سنت از پیغمبر نیستند، از معصوم نیستند؛ یا از ابن عباس هستند، یا از تابعین، مثل ضحاک و قتاده و امثال آن‌ها، نه از امام باقر و صادق علیهما السلام. این یک فرق ما با اهل سنت است.

لازم است این را بگویم که بنده نه فقط در اینجا و در این مطلب، بلکه در همه سخنرانی‌هایم، حتی در زاهدان هم که سخنرانی می‌کردم، گفتم: من فقط می‌خواهم موضع شیعه را تبیین کنم. آن‌ها می‌خواستند اشکال کنند، گفتم: من هدفم این نیست که علیه شما حرفی بزنم یا چیزی را از معتقدات خودمان بر شما تحمیل کنم، حاشا و کلاً فقط می‌خواهم به شما بفهمانم که ما این هستیم، شما ما را بشناسید، همین: ما که هستیم، چه هستیم، چگونه فکر می‌کنیم، چگونه برداشتی از دین داریم. شما می‌خواهید باور کنید و بیسندید، می‌خواهید باور نکنید و نپسندید. غرض این نیست که من مطلب خودم را برای شما تحمیل کنم یا تثبیت کنم، ابداً! فقط خواهش می‌کنم خوب گوش کنید تا بفهمید «تشیع» یعنی چه. گفتم: حتی در وحدتی که ما در «هفته وحدت» از آن دم می‌زنیم، هدف این نیست که سنی شیعه بشود یا شیعه سنی بشود، هدف این است که سنی شیعه را بشناسد، شیعه هم سنی را بشناسد؛ چون نزاع‌ها غالباً به خاطر عدم شناخت هستند؛ مثلاً، وهابی‌ها اگر بدانند که ما سرمان را روی مهر می‌گذاریم چون ما مقیدیم که روی زمین سجده کنیم، با ما جنگی ندارند، دیگر تصور نمی‌کنند که ما به این و آن سجده می‌کنیم. این‌ها سجده «علی» ما را با سجده «له» اشتباه گرفته‌اند؛ چون از ما شناخت ندارند. پس مسئله «شناخت» نکته مهمی است.

فرق دیگری که در فقاہت ما و اهل سنت وجود دارد، این است که ما پیغمبر را مصدر تشریح می‌دانیم، سنی‌ها هم می‌دانند، ولی عقیده ما این است که این مصدریت تشریحی

پس از پیغمبر به ائمه اطهار علیهم السلام منتقل شده است؛ یعنی امام صادق علیه السلام هم مصدر تشریح است. اما اهل سنت امام صادق علیه السلام را به عنوان یک عالم قبول دارند، تنها می‌گویند: مجتهد است، مجتهد عالی قدری است، راوی عظیم‌القدری است. ما می‌گوییم: نه تنها مجتهد است و نه تنها راوی است، بلکه خودش مشرّع است؛ عین شخص پیغمبر؛ یعنی ما اقوال امام صادق علیه السلام را مثل اقوال پیغمبر می‌دانیم. اگر از پیغمبر حدیث می‌شنیدیم و استنباط می‌کردیم، از امام صادق علیه السلام هم که حدیث می‌شنویم رویش استنباط می‌کنیم. برای ما امام صادق و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرقی ندارند. هر دو برای ما منبع تشریحند. ولی اهل سنت زیر بار نمی‌روند. به آن‌ها گفتیم: من نمی‌خواهم بگویم شما این‌طور باشید، ما این‌طور هستیم، ما حدیث ثقلین را این‌طور می‌فهمیم. احکام اسلامی را که پیغمبر فرموده، هشتاد درصدش برای خود پیغمبر است، بیست درصد برای خدا؛ فرض الله و فرض الرسول. گفتیم: آیا این را شنیده‌اید یا نه؟ گفتند: بله. گفتیم: «فرض الرسول» یعنی چه؟ یعنی خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بینشی داده بود که مسائل واقعی را درست درک می‌نمود و خودش طبق مصالح واقعی، حکم جعل می‌کرد. این معنای «فرض الرسول» است. همین سمت را هم ما برای ائمه اطهار علیهم السلام قایلیم؛ یعنی امام صادق علیه السلام همیشه نوری جلویش قرار دارد؛ همان بصیرت و بینش است که واقعیات را می‌بیند و به همین خاطر، می‌تواند طبق شرایط روز و مصلحت واقع کماهی جعل تشریح کند و می‌کند؛ یعنی حکمی را که امام صادق علیه السلام به عنوان مشرّع بیان می‌کند، به عنوان راوی از پدر و جدش نیست، یا از کتاب سنت اجتهاد نکرده، بلکه خودش عین پیغمبر است. این جزو عقاید ماست.

من این‌ها را مستدل در جامعه‌ای که همه‌شان علمای اهل سنت بودند مطرح کردم. گفتیم: شما هنوز ما را درست نشناخته‌اید، امام صادق علیه السلام را هم نشناخته‌اید. این مسائل واقعی را بعضی از شیعه‌های خودمان هم درست نمی‌فهمند؛ اصلاً نمی‌دانند این حرف‌ها کجای حوزه امام‌شناسی هستند، «امام» یعنی چه.

با یکی از طلبه‌ها و فضلالی خودمان بحث می‌کردم، پرسیدم: امام صادق علیه السلام اجتهاد

می‌کرد؟ گفت: بله. گفتم: پس امام صادق علیه السلام که می‌شود شیخ مفید! پس فرق بین امام صادق علیه السلام با شیخ مفید چیست؟ چیزی نتوانست بگوید. گفت: نه، روایت می‌کرده است. گفتم: پس فرقی با زراره چیست؟ بالاخره، اگر امام صادق علیه السلام اجتهاد می‌کرد باید او را کنار شیخ مفید بگذاریم و اگر روایت می‌کرد، باید او را کنار زراره از شیعیان امام صادق علیه السلام بگذاریم. او را نه عین شیخ مفید می‌دانیم و نه عین زراره، امام صادق علیه السلام را عین پیغمبر می‌دانیم، منتها بر پیغمبر وحی می‌شد، ولی بر امام صادق علیه السلام وحی نمی‌شد، بلکه نوعی الهام در کار بود که عبارت بود از: همان عمودی از نور؛ همان‌گونه که مسائل برای پیغمبر می‌بودند، برای امام صادق علیه السلام هم می‌بودند.

پس ببینید فقه و فقهای شیعه مصدر تشریعیان گسترده است. اهل سنت فقط پیغمبر دارند، ولی ما چهارده معصوم علیهم السلام. بین ما و آنها تفاوت‌های زیربنایی در بین فقاقت وجود دارند.

خانم‌مدی: همان‌گونه که مستحضرید، از امتیازات مستمر فقه شیعه، انفتاح باب اجتهاد در آن است، در حالی که در مقابل، از ویژگی‌های فقه اهل سنت، انسداد باب اجتهاد در میان آنان است. آن‌ها در مسائل مستحدثه دچار مشکل هستند، اما فقهای شیعه با استنباط از منابع فقهی، همواره فتوای تازه ارائه می‌دهند. حال، سؤال این است که آیا این امتیاز شیعه (اجتهاد زنده) موجب تکثر آراء و افتراق پیروان فقهای شیعی نمی‌شود و در عمل، جامعه را دچار از هم گسیختگی نمی‌کند؟ آیا بهتر نیست برای فائق آمدن بر آن، شورای افتاء مرکب از فقهای واجد شرایط تشکیل شود؟

آیه‌الله معرفت: با توجه به عصر غیبت، که اکنون ما به اهل بیت علیهم السلام دسترسی نداریم، در ظاهر، ما با اهل سنت یکی هستیم؛ ما هستیم و روایات اهل بیت علیهم السلام، و آن‌ها هستند و روایات پیغمبر. پس امروز دیگر - مثل - امام صادق علیه السلام مشرعی نیست. بنابراین، شیخ طوسی وقتی می‌خواست استنباط کند، درست با یک عالم سنی برابر بود.

از سوی دیگر، چون فقیه شیعی مثل فقیه سنی چیزی در اختیار ندارد جز کتاب و سنت و عقل - اجماع هم معنای دیگری دارد غیر آنچه شما تصور می‌کنید - بنابراین، باید

روی همین سه محور کار کنیم. پس در این صورت، در عصر غیبت، فقیه شیعه و سنی یکسان هستند. آیا واقع همین است؟

جواب این است که خیر، بنده در کتاب ولایت فقیه هم نوشته‌ام که حتی فقها در عصر غیبت، نوعی قدرت تشریح دارند، اما نه مثل قدرتی که امام معصوم دارد. چگونه؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سعی کرد مجتهد بار بیاورد، اما آن‌گونه که باید و شاید، مجتهدی که ورزیده باشد، نشد؛ زمینه فراهم نبود. ائمه اطهار علیهم السلام در طول دو قرن سعی کردند مجتهد واقعی درست کنند؛ یعنی بفهمانند که مجتهد شدن یعنی چه. خود اسلام اساساً یک سلسله احکام توفیقی دارد که آن‌ها را «احکام ثابت» می‌نامیم؛ مانند آنچه در باب عبادات است و تغییربردار نیست. ولی وقتی از باب عبادات بیرون می‌آییم، در باب معاملات - به معنای اعم - می‌بینیم نقش دین، نقش بیان مبانی و قواعد است، وارد جزئیات نمی‌شود، مگر گاهی احياناً برای تطبیق نمونه‌ای. بنابراین، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلَقِيَ الْيَوْمَ الْأَوَّلَ وَعَلَيْكُمْ أَنْ تَقْرَعُوا.»^(۳) به صحابه دایم تمرین می‌دادند که راه مجتهد شدن چیست، چطور انسان مجتهد می‌شود، چگونه ممکن است از یک آیه صد حکم استفاده کند، چطور ممکن است از یک حدیث دویست حکم استفاده کند، چطور از ریزه‌کاری‌هایی که در کلام هستند، می‌توان قواعد کلی به دست آورد. دایم در طول دو قرن، روش مجتهد شدن را یاد دادند. به همین دلیل، فقهای سلف ما مثل شیخ مفید و شیخ طوسی سعی می‌کردند مناظرات احکام را به دست بیاورند؛ یعنی اگر شارع در جایی گفته فلان کار واجب است یا حرام است، چرا؟ دنبال آن بودند که مناط حکم را به دست آورند. پس از این، احکام مشابه با صدها فرع آن قابل حل بودند. مرحوم علامه در کتاب قواعد در جاهای گوناگون، همین کار را کرده، شیخ طوسی همین کار را کرده، شیخ مفید همین کار را کرده؛ این‌ها سراغ مبانی شرع رفته‌اند و از این موارد جزئی، قواعد کلی استخراج کرده‌اند، بعد دیده‌اند این قواعد مطابق شرایط روز، بر دیگر موارد قابل تطبیق هستند؛ یعنی هر قدر شرایط عوض شود مطابق قواعدی که از دل شرع بیرون کشیده‌اند، می‌توانند جوابگوی همه مسائل باشند.

پس ائمه معصومین علیهم‌السلام روش مجتهد شدن را یاد دادند؛ چون فقاقت علم عملی است؛ یعنی علاج کارهای روزمره انسان‌هاست و انسان بر حسب مرور زمان، شرایطش فرق می‌کند. فقیه دویست سال پیش نمی‌تواند جواب مسائل امروز را بدهد؛ چون او شرایط خودش را نگاه کرده و قواعد را با شرایط خودش تطبیق داده است. امروز باید فقیه امروزی فتوا بدهد، باید شرایط روز را ببیند؛ مثلاً، علامه حلی برای «شرکت» - که یکی از معاملات است - برای اینکه بگوید حلال است یا حرام، دید در بازار سه نوع شرکت وجود دارند: شرکت الاموال، شرکت الابدان، شرکت الوجوه. به زبان ساده‌تر، یک قسم شرکت است که به نسبت معینی من و شما مالی را روی هم می‌گذاریم و کار می‌کنیم. بعد به نسبت کار یا طبق قرارداد، بهره را بین خودمان تقسیم می‌کنیم. (شرکت الاموال) یک نوع شرکت این است که من و شما قرارداد می‌گذاریم من جداگانه برای خودم کار می‌کنم، شما هم جداگانه برای خودتان کار می‌کنید، بعد سر شب یا سر ماه درآمدهایمان را روی هم می‌ریزیم و تقسیم می‌کنیم. (شرکت الابدان) «شرکت الوجوه» هم یعنی: اعتبارات.

علامه وقتی دید در بازار این سه نوع شرکت وجود دارند، آنها را با قواعد فقهی تطبیق داد؛ قواعدی که خودش از فقه بیرون کشیده بود؛ دید «شرکت الابدان» مصداق «اکل مال به باطل» است؛ چون شما با من قرارداد گذاشتی که بروی تنها برای خودت کار کنی - مثلاً، شما راننده هستید - و من هم خودم کار کنم - مثلاً، من هم کشاورز هستم - و سر سال یا ماه هر چه درآمد داریم روی همدیگر بریزیم و تقسیم کنیم. شما در حساب رانندگی خودت، امروز ده هزار تومان کار کردی من در حساب کشاورزی خودم، هشت هزار تومان. این‌ها را روی هم می‌ریزیم و تقسیم کنیم، سهم هر کدام می‌شود: نه هزار تومان. این با قواعد شرع جور در نمی‌آید؛ چون من امروز که کشاورزی کردم، کارم هشت هزار تومان ارزش داشت و هزار تومانی را که بیشتر می‌گیرم در مقابل چه کاری است؟ پس اکل به باطل است.

بر «شرکت الوجوه» هم خط بطلان کشید. فقط بر «شرکت الاموال» ضحّه گذاشت.

از زمان علامه تاکنون قریب هفت قرن می‌گذرد. بنده که اسمم را «فقیه» گذاشته‌ام و جانشین علامه حلّی شده‌ام، در رساله‌ام می‌نویسم شرکت سه نوع است: ...! ای فقیه! مثل علامه محقق باش. اکنون در بازار ده نوع شرکت وجود دارند، اصلاً از شرکت‌های قدیمی خبری نیست. بنده اسمم «فقیه» است، ولی هنوز نرفته‌ام سری به بازار بزنم، قواعد را هم خودم استنباط نکرده‌ام. پس باید به من بگویند: برو پی کارت! تو چه فقیهی هستی؟ تو مقلّد هستی! تو فقاهت بلد نیستی؛ در اصل فقاهت، مقلّد علامه هستی! علامه این جور گفته، تو هم می‌گویی.

یا مثلاً، «بیع کالی به کالی ممنوع است.» بیع کالی به کالی چیست؟ ما یک بیع نقد به نقد داریم، یک بیع نسیه داریم که جنس را الآن می‌دهند و پولش را بعد می‌گیرند. یک بیع دیگر داریم که پول را جلوتر می‌دهند، بعد جنس را تحویل می‌گیرند. یک نوع بیع هم همان کالی به کالی است؛ یعنی نه جنس را الان می‌گیرند، نه پول را الان می‌دهند. معامله می‌کنند که مثلاً، سه ماه دیگر جنس را بدهند، چهار ماه دیگر هم پولش را بپردازند. در قدیم می‌گفتند: این نوع معامله باطل است. الآن هم در بعضی رساله‌ها می‌بینید که همین را نوشته‌اند. ولی بنده در رساله‌ام نوشته‌ام که این نوع معامله هیچ اشکالی ندارد. امروزه معاملات جهان بیع کالی به کالی هستند، تمام تجارت جهانی بیع کالی به کالی است. این یک بیع عقلایی است. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده: ۱) یک بیع عقلایی است. آن وقت‌ها چون تضمینی در این نوع معامله در کار نبود، فقها آن‌ها را تجویز نمی‌کردند. اما حالا تضمین وجود دارد: اوراق ثبت شده و مهر شده؛ کسی نمی‌تواند تقلّب کند. به همین دلیل، من در رساله‌ام نوشته‌ام این نوع معامله جایز است؛ چون مطابق شرایط روز است. دقیقاً همان قواعدی را که علامه استخراج کرده است، ما هم استخراج کردیم، منتها او با شرایط زمان خودش تطبیق داد و صحیح یا غلط بودنش را تعیین کرد، ما هم با شرایط روز خودمان تطبیق می‌کنیم.

پس اینکه در روایت می‌فرماید: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رَوَايَةِ حَدِيثِنَا»^(۴) «روایات احادیثنا» یعنی: فقها، «الحوادث الواقعة» هم یعنی: احکام مطابق

شرایط روز، وگرنه خوب می‌توانست بگوید: شما به همان نوشته‌های ما رجوع کنید. و این معنا ندارد، باید باب اجتهاد باز باشد. چرا؟ چون این فقیه است که شرایط امروز را می‌سنجد و قدرت تطبیق با قواعد اصلی فقاہت دارد و به صحت یا عدم صحت آن‌ها حکم می‌کند؛ یعنی فقه همیشه زنده است. فقه مرده نمی‌تواند کاری بکند. فقه علم نحو نیست. از زمانی که «الفاعل مرفوع» کشف شده تا قیامت همین حکم جاری است، تغییرپذیر نیست، در علوم فلکی و ریاضی هم این‌طور است، در علوم مکانیک هم این‌طور است، ولی فقه این‌طور نیست؛ چون عملی است مربوط به اعمال و رفتار روزمره انسان‌ها، و باید با شرایط روز قابل تحویل و تحوّل باشد. اما در تمام این تحویل و تحوّل‌ات، باید تحت الشعاع آن قواعد عام قرار بگیرد و آن قواعد می‌گویند که کدام یک از این تصرفات صحیح است و کدام یک باطل. و این را فقط یک فقیه ورزیده می‌تواند تشخیص بدهد. بنابراین، باید باب اجتهاد همواره باز باشد؛ چنان‌که شیعه می‌گوید، و فقیه باید دایم در متن جامعه قرار بگیرد. حضرت امام علیه السلام در بالای منبر، در نجف در مسجد «شیخ» این را به ما تأکید می‌کرد که وقتی می‌خواهید درباره یک مسئله شرعی فکر بکنید بروید در بازار، نه در مدرسه.

خانم محمدی: حضرت عالی روش فقه را ثابت می‌دانید یا متغیر؟

آیه الله معرفت: روش هم عوض می‌شود، همه چیز عوض می‌شود. من یک کلمه به شما بگویم. الفقه علم بشری. چرا؟ لآنه نتیجة الفکر. چون فکر در تحوّل است، پس این علم هم در تحوّل است.

خانم محمدی: نظر حضرت عالی درباره روش‌های هرمنوتیکی که اکنون متداولند چیست؛ آیا

لازمست فقها زمینه صدور روایت و شرایط و اوضاع زمان صدور را مورد توجه قرار دهند؟

آیه الله معرفت: ما از این حرف‌ها نمی‌زنیم. این حرف‌ها، هم ممکن است صحیح باشند، هم ممکن است نباشند. ما چرا حرف خودمان را نمی‌زنیم؟ ما می‌گوییم: پیغمبر

اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام یک سلسله قواعد عامه در اختیار ما گذاشته‌اند که ما می‌توانیم از این قواعد، طبق شرایط روز، احکام را استخراج کنیم. منتها استخراج این قواعد هنر می‌خواهد، این طور نیست که هر کسی بتواند قواعد را در اختیار بگیرد. بنابراین، ما بدون اینکه از این الفاظ اجنبی، که معلوم نیست منظورشان چیست، استفاده کنیم، حرف‌های خودمان را می‌زنیم. حرف خودمان کجایش مبهم است که نیاز داشته باشیم آن را با این حرف‌ها تطبیق بدهیم. من نمی‌خواهم به کسی جسارت کنم، اما این عین حرف ابوحنیفه است که می‌گفت: «لو ادرکتی رسول الله و ادرکتی لأخذ بکتیر من قولی.»^(۵) او خلاف آنچه از پیامبر رسیده است، فتوا می‌داد. می‌گفتند: پیغمبر غیر این را گفته است، می‌گفت: اگر پیغمبر در زمان من بود و از چشم من نگاه می‌کرد، همین را که من می‌گفتم، می‌گفت. البته این، هم ممکن است محمل صحیح داشته باشد، هم ممکن است محمل فاسد داشته باشد. عده‌ای این را به عنوان قبح برای او می‌گیرند، عده‌ای هم این را به عنوان مدح برای او می‌گویند. ما چرا از این حرف‌های دوپهلوی بزنیم؟ می‌گوییم: پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام یک سلسله قواعد عامه، اما به صورت رمز و اشاره گفته‌اند؛ امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «حَدِيثٌ تَذْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَزْوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ أَنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصُرِفَ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرُجِ»^(۶) یعنی: به نکته‌های ظریف لایه‌لای کلام باید دقت کرد و از آن‌ها یک قاعده درآورد. گاهی از یک نقطه، یک «فاء»، یک «لا»، یک قاعده درمی‌آید. این‌ها را مثل علامه و محقق می‌توانند بفهمند. چه کسی واقعاً می‌تواند ادعا کند که مثل علامه است؟ مرحوم بروجردی از این طور انسان‌ها بود، آقای حکیم از این طور انسان‌ها بود. اکنون هم هستند. فقها باید دو جور آگاهی داشته باشند: یکی به شرایط زمانه، یکی هم به قواعد اصیل فقهات. سپس شرایط زمانه را با این قواعد تطبیق بدهند تا معلوم شود کدام یک دقیقاً با شرع موافق است و کدام یک مخالف، و سپس حلال و حرام را تعیین کنند. پس فقه همیشه زنده است.

خانمحمدی: اجتهاد تاکنون یک مقولهٔ قائم به فرد مجتهد بوده است. هر مجتهدی، اجتهاد ویژه خود را داشته است. آیا چنین ایده‌ای در امر مرجعیت هم مطرح می‌شود؟

آیه‌الله معرفت: هر علمی همین‌طور است. هر دانشمندی علمش برای خودش است. این تشکیک برخی افراد است که - مثلاً - می‌گویند: این نظر فلان فقیه است، دانش پزشکی هم همین‌طور است: هر پزشکی نظر خودش را می‌گوید. ولی همان‌گونه که در علم پزشکی مسلماتی وجود دارند و برخی مسائل قطعی مورد اجماع هستند، در فقه هم همین‌طور است. همان‌گونه که گفتم: فقه یک علم بشری است؛ به دلیل اینکه نتیجهٔ فکر بشر است. چطور می‌شود فکر مشترک باشد؟ فکر برای هر کس، یک جور است، منتها وقتی فکر من، فکر شما و فکر او، همه در یک مسئله به یک سمت حرکت کنند، آن مسئله اجماعی، قطعی و مورد اتفاق می‌شود. در هر علمی همین‌طور است؛ این اختصاص به علم فقه ندارد. همان‌گونه که مردم در علم پزشکی در حیرت نمی‌مانند، بالاخره قطعیت‌های وجود دارند، در فقه هم یک سلسله مسائل قطعی هستند که مشکلات مردم را حل می‌کنند. تاکنون کی مردم از لحاظ فقاہت در مشکل مانده‌اند؟

خانمحمدی: در پزشکی، به فرد مریض توصیه می‌شود که نزد هر پزشکی که مایل است برود، آیا در اجتهاد هم چنین توصیه‌ای وجود دارد و او مختار است که هر فقیهی را که پسندید، به او رجوع کند؟

آیه‌الله معرفت: دقیقاً ما ضد این را می‌گوییم؛ می‌گوییم: اگر مرضت مرض خطرناکی است، به هر پزشکی مراجعه نکن. یک وقت بیمار سرما خورده، می‌خواهد برای این مرض دارو بگیرد، اصلاً می‌تواند به طبیب مراجعه نکند؛ از داروخانه قرص بگیرد و مصرف کند. اما اگر قلبش نارسایی دارد، نمی‌تواند به هر طبیبی مراجعه کند. می‌گوییم: برو نزد متخصص، و اگر قدرت داری بهترین متخصص را انتخاب کن. اینکه ما در فقه می‌گوییم ماهیتاً یک امر عقلی است، این دلیل شرعی ندارد؛ چون فقاہت یک مسئلهٔ حیاتی واقعی است، نه یک مسئلهٔ جزئی؛ مثل یک درد سر مختصر نیست که با یک قرص

آسپرین خوب شود، مسئله حرام و حلال الهی است. باید به کسی رجوع کرد که دقت داشته باشد، سابقه کار داشته باشد، نه اینکه با هر معلوماتی بیاید تا بلوی آیه الله العظمایی در خانه اش نصب کند.

خانم محمدی: به نظر می‌رسد اگر مجمع فقها «شورای افتاء» تشکیل بدهند تا جامعه شیعی از یک منبع واحد بهره‌مند بشود از سردرگمی و فضای آنومیک رهایی پیدا می‌کنند. نظر شما منطقی بر نظر فرد ارجحیت دارد. در ضمن نتیجه تتبعات علمی نیز از طریق «شورای افتاء» کاربردی می‌شود.

آیه الله معرفت: این فکر را من پیش از این مطرح کردم و در روزنامه چاپ کردند که ما باید ده مجتهد داشته باشیم. اکنون همه کشورهای اسلامی شورای شرعی دارند، حتی لبنان که یک کشور شیعه است «شورای افتاء» دارند. «شورای افتاء» بیشتر به درد دولت می‌خورد. من این را به دولت گفتم و در مجله تخصصی قضائی هم چاپ کردند و خیلی هم جا افتاد؛ این طور که ده نفر از فقهای زبده، هم به عنوان مصدر فتوای مردم باشند و هم دولت. یکی از مشکلات کنونی نظام ما این است که در نظم جامعه گیر می‌کنند، آن وقت از فلان کس استفتا می‌کنند. فردا که این شخص از دنیا رفت، دیگری فتوای دیگری می‌دهد؛ یا همین شخص مدتی بعد رأیش عوض می‌شود. بارها گفته‌ام که به افراد مراجعه نکنید. ولی باز مراجعه می‌کنند به افرادی که - مثلاً - چهل و پنج سال است مرجع است؛ یعنی مرجع تقلید ۹۸ ساله. این شخص فتاوی‌اش برای وقتی بوده‌اند که ۴۵ ساله بوده. این فتواها برای ۴۵ سال پیش هستند، برای شرایط آن روزند. چرا به این اشخاص مراجعه می‌کنید؟ به فقیهی مراجعه کنید که امروز فقاقت می‌کند. شما با این کار، در واقع به یک میّت رجوع می‌کنید، منتها به یک میّت متحرک! یکی از اشتباهات ما همین است. من پیشنهاد داده‌ام که ده نفر از فقهای زبده مورد قبول در تمام مسائل کلی و جزئی - مثلاً، فرض کنید مثل آقای مکارم و فاضل که هم فکرشان جوان است و هم فقاقتشان قرص و محکم است - محور باشند و اگر اکثریت این‌ها بر یک رأی اتفاق کردند، رأی همان باشد.

اگر هم یکی از این‌ها از دنیا رفت، بقیه به اتفاق، یک نفر دیگر را جایگزین کنند. همین کار در مصر و سوریه و اردن و لبنان و پاکستان و دیگر کشورهای اسلامی اجرا می‌شود، جز ایران و این آشفتگی که اکنون در ایران هست، برای همین است که آقایان یک مصوبه از مجلس بیرون می‌آید، آن را به شورای نگهبان می‌فرستند. در شورای نگهبان، نیاز می‌شود که یک فقیه نظر بدهد، به فقیه رجوع می‌کنند، می‌گویند: آره یا نه، فردا در موضوع گیر می‌کنند. این دفعه مسئله را به شورای مصلحت نظام می‌فرستند. این راهش نیست، راهش همین است که بقیه کشورهای اسلامی انجام می‌دهند: یک شورای فقاهتی از فقهای که قبول دارند تشکیل بدهند و رأی اکثریت این‌ها محور کار باشد. رأی اکثریت فقها مصداق رأی «يُدَالُّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ» است، بلکه تعبیر حضرت این است که «عَلَى الْجَمَاعَةِ»؛^(۷) یعنی دست خدا روی سر جماعت است. اشتباه جمع در صدش خیلی پایین‌تر از اشتباه فرد است. اشتباه فرد در صدش خیلی بالاست. این پیشنهاد خود بنده بوده، چاپ هم شده است، به همه‌شان هم گفته‌ام. ولی ما یک سلسله مشکلات داخلی داریم که نمی‌گذارند این کارها انجام شوند، و تا این کار انجام نشود، اوضاع ما سامان پیدا نمی‌کند. این را بدانید، قطعاً این چنین است!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و پژوهشی

پی‌نوشت‌ها

۱. ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ (توبه: ۱۲۲)
۲. سخن عمر در کنار بستر بیماری پیامبر اکرم ﷺ که در آخرین لحظات عمر ایشان گفت. (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۳، روایت ۲۱، باب ۱ / نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، باب ۲۶، ص ۵).
۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۶۱، حدیث ۳۳۲۰۱.
۴. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۹۰، روایت ۱۳، باب ۱۴.
۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۴۱۷، ج ۱۳.
۶. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴.
۷. همان، ج ۳۳، ص ۳۷۳، روایت ۶۰۴، باب ۲۳.